

نگاهی به یگ گفتگو و دو رویکرد متضاد در برابر اتحادیه ها!



تقی روزبه

سؤالی که در برابر ما قرار دارد این است که آیا تشکل های کارگری باید ظرفی برای مبارزات طبقاتی و ضدسیستمی باشند و جهت گیری سوسیالیست ها در آن راستا باشد یا صرفا ظرفی برای چانه زنی های درون سیستمی؟

دربخورد با جایگاه اتحادیه های کارگری در تشکل طبقه کارگر، ماهیت اتحادیه ها و نحوه برخورد با آن از دیرباز دو رویکرد در میان چپ های ایران و البته در سطح جهان وجود داشته است. برشی از گفتگو و پرسش های شالگونی با سم گندین* (از فعالین سرشناس جنبش کارگری و از ویراستاران نشریه سوسیالیست رجیستر) نمونه بارزی از این دو رویکرد است. در نوشته حاضر نگاهی داریم به فرازهائی از این گفتگو و تمایز دو رویکرد.

پیش درآمد: اختلاف و مناقشه پیرامون ماهیت و جایگاه این نوع از تشکل های کارگری سابقه دیرین داشته و همواره چالش برانگیز بوده است. ضمن آن که در درون هر کدام از این رویکردها به نوبه خود سایه روشن های نظری متفاوتی وجود دارند، اما در اساس دو رویکرد اصلی در برابرهم صف آرائی کرده اند: دیدگاهی که آن را تشکل و ظرف طبیعی مبارزات اقتصادی و بهبودشرایط معیشتی و دستمزدی طبقه کارگرمی داند و حمایت همه جانبه ای از آن به عمل می آورد و دیدگاهی که بر این باور است بنیاد این نوع تشکل ها بر سازماندهی کارگران به مثابه مزدبگیران یعنی تولید کننده گان ارزش اضافی و سرمایه، و لاجرم به مثابه بخش لاینفکی از سازوکارهای نظام سرمایه داری بنا شده است و بهمین دلیل مستقل از سرمایه داری و سرمایه داران نیست و لو آن که استقلال صوری هم داشته باشد. از همین رو در اساس وابسته به سرمایه است و کارگران در چهارچوب نظم و قواعد سرمایه داری و سلسله مراتب آن و بطور یک جانبه بر مبنای بهبود دستمزدها سازمان می یابند. و بهمین دلیل بوروکراسی و ساختار بوروکراتیک، رأس فعال و بدنه منفعل و دنباله رو رهبران، بخش لاینفکی از آن است. و از آن جا که بر اساس منافع محلی و شغلی و

حرفه و نظایر آن سازمان داده می شوند، به محل رقابت کارگران بخش های مختلف تبدیل شده و ناتوان از جذب و دفاع از منافع عمومی طبقه و لایه های متنوع آن و از بیکاران، و لاجرم تأمین همبستگی طبقه بزرگ و متکثر مزد و حقوق بگیران و کلیه استثمار شوندهگان است و در یک کلام اساسا شکل های سازش طبقاتی و نه مبارزه طبقاتی هستند. مارکس در زمان خود و در اوان پیدایش و نضج اتحادیه ها، یعنی در مقاطعی که جنبش کارگری علیه بورژوازی پامی گرفت و مشارکت آحاد طبقه و خصلت جنبشی آن قوی بود از آن ها حمایت می کرد، اما اتحادیه های مورد نظرمارکس تفاوت ماهوی داشت با اتحادیه های بوروکراتیک بعدی که توسط بورژوازی مصادره و مسخ گشت و به ابزاری زنی تبدیل شد. مارکس آنقدر زنده نماند که تجربه مصادره شدن اتحادیه ها توسط بورژوازی را به بیند، گرچه در همان زمان هم او از برخی تنگ نظری ها و صنفی نگری ها که سبب می شد نتواند بخش های گوناگون طبقه کارگر را درخود جذب کند، اظهارنگرانی می کرد. اما درهرحال، همانطور که درقطعنامه کارگری مارکس هم صراحت دارد اتحادیه ها والبته هر نوع تشکل کارگری برای او دربرگیرنده هم مبارزه برای خواست های فوری و فرم در وضعیت بودند و هم دارای جهت گیری ضد سرمایه داری و ضدسیستمی. و جدائی این دو آن گونه که بعدها توسط مدافعان اتحادیه های اقتصادی با مثله کردن مبارزه طبقاتی تئوریزه شد، نمی توانست محلی از اعراب داشته باشد. در نزدا و مبارزه برای خواست های فوری در حکم نبردهای کوچک و مکتب مبارزه و تجربه، در راستای آمادگی برای نبردهای بزرگتر بود.

اگر کارگران محمل اصلی و متحقق کننده سوسیالیسم هستند، و سوسیالیسم تنها می تواند بدست آن ها و با مشارکت فعال و آگاهانه آن ها صورت گیرد، پس منطقا تشکل های توده ای، بدون آن که به مطالبات فوری بی اعتنا باشند اما باید واجد ظرفیت هائی فراتراز دغدغه مطالبات معیشتی روزمره باشند و گرنه مبارزه برای سوسیالیسم از همین امروز و به مثابه بدیل نظام بورژوائی به رؤیائی تأویل نشدنی تبدیل می گردد و یا به رسالتی بردوش نخیه گان رهبری کننده و توده های دنباله رو سپرده می شود، آن گونه که تحت عنوان "سوسیالیسم" از بالا تجربه گردید.

سؤالی که در برابر ما قرار دارد این است که آیا تشکل های کارگری باید طرفی برای مبارزات طبقاتی و ضدسیستمی باشند و جهت گیری سوسیالیست ها در آن راستا باشد یا صرفا طرفی برای چانه زنی های درون سیستمی؟. از این منظر تجربه طولانی عملکرد یک جانبه اتحادیه ها، آن را در ردیف نوع اول یعنی تشکل های رفرمیستی قرار می دهد.

با این ترتیب متأسفانه بندگان بخش بزرگی از چپ‌ها، حتی آن‌ها که در مقام سخن ادعای رادیکالیسم می‌کنند به نظام سرمایه داری بسته شده است و تضاد بین هدف و عمل در اوج است. در نزد آن‌ها مبارزه طبقاتی به امری مسخ شده یعنی به حوزه‌های جدا از هم اقتصادی که در اتحادیه‌ها جاری است و مبارزه سیاسی و نظری که گویا در سازمان‌های چپ و مارکسیستی و احزاب انقلابی در جریان است تبدیل می‌گردد که قرار است سوسیالیسم در صحنه‌های پرشکوه از سوی نخبگان در سینی طلائی تقدیم کارگران گردد. اما این نوع مثله کردن مبارزه طبقاتی و تبدیل کارگران به ابژه که در اساس توسط بورژوازی معماری می‌شود، جز بلاموضوع کردن سوسیالیسم و از نفس انداختن آن نیست. اگر قرار باشد برای سوسیالیسم به مثابه بدیل سرمایه داری و جهانی که در هر لحظه برای وجود آوردنش باید مبارزه کرد، آیا سوسیالیسم به عنوان بدیل نظام سرمایه داری را می‌توان برشالوده‌ها و ساختارهای رفرمیستی بناکرد؟ تجارب صورت گرفته و از جمله سوسیال دموکراسی در قرن بیستم و یا به نحو دیگری "سوسیالیسم دولتی و از بالا" پاسخ این سؤال را داده است.

در پایان این مقدمه و برای اجتناب از تطویل کلام به پورتلگرافی به چند نکته تکمیلی که در نوشته‌های دیگر به طور مبسوط‌تری به آن‌ها پرداخته‌ام، اشاره می‌کنم:

نخست آن که رفرمیستی بودن این نوع تشکل‌های کارگری توجیه‌کننده برخورد سکتاریستی و تخطئه‌گرایانه با آن‌ها و انکار برخی دست‌آوردهای محدود آن نیست. برعکس سوسیالیست‌ها و عناصر آگاه به موازات تلاش برای شکل دادن به اشکال مبارزه جویانه ترکاری، تلاش می‌ورزند تا آن‌جا که ممکن است در این گونه اتحادیه‌ها با تقویت مواضع کارگران رادیکال‌تر و تقویت مجامع عمومی و پیوند آن‌ها با سایر تشکل‌ها و مجامع کارگری رادیکال‌تر و البته بر بستر تجارب و مبارزات جاری کارگران به تقویت ظرفیت‌های ضد سرمایه داری و عنصر مبارزه طبقاتی در این تشکل‌ها همت گمارند. به هر حال، چه از بیرون و چه در درون اتحادیه‌ها برخورد عناصر ضد سرمایه داری با این نوع تشکل‌ها، ملهم از دو راهبرد مبارزه علیه نظام کارمزدی و علیه بوروکراتیسم (و در جهت تقویت دموکراسی مستقیم و جایگاه مجامع عمومی و خصلت جنبشی آن) است.

دوم آن که تشکل امری فنی و غیرتاریخی و هم‌چون قوطی‌هایی ردیف شده در قفسه تاریخ نیست که بر حسب سلیقه و مقتضیات و با ارجاع به گذشته یکی از آن‌ها را انتخاب و تن پوش هروضعیتی کرد. بلکه

تبلور نوع رابطه انسان با انسان و متأثر از پویای این نوع مناسبات است و بهمین دلیل همواره با توسعه و پیشرفت وسائل تولیدی و آگاهی، اشکال نوینی از این شکل‌ها توسط تجربیات و جنبش‌های اجتماعی آفریده می‌شوند که حامل افزونه‌های در قیاس با گذشته هستند. اکنون همیشه فرجه تراز گذشته است. بنابراین نمی‌توان بدون توجه به تحولات صورت پذیرفته، گذشته را بر حال و آینده یعنی تجربه مردگان را بر زندگان تحمیل نمود. در واقع اگر شکل، تبلور مناسبات اجتماعی انسان‌هاست و ابزاری برای هماهنگی آن‌ها به مثابه سوژه‌های خودرسان و خلاق است، قاعدتاً باید تبلور عالی‌ترین شکل آن باشد، و همواره دستخوش تغییر و تحول است و توسط جنبش‌های مردمی البته با استفاده از تجارب و دست‌آوردها ساخته و پرداخته می‌شود. سوسیالیست‌ها نه قادرند مبارزه را خلق می‌کنند و نه اشکال سازمان‌یابی آن‌ها. آن‌ها فقط در پروردن مبارزه موجود و تجربه و شفاف کردن مطالبات و انتقال تجربه و توانمندسازی کارگران برای پیشروی و روی پای خود ایستادن می‌توانند دخیل باشند. آن‌ها در هرجائی که قراردارند، کاری جز تقویت مبارزه ضد سرمایه داری و فراتر رفتن از وضعیت با اتکاء به ظرفیت‌های بالقوه موجود ندارند.

سوم آن‌ها که به موازات تحولات بزرگ ساختاری در سرمایه داری و انقلاب سوم صنعتی و جهانی شدن آن، تغییرات عظیمی در ساختار و ترکیب و تنوع ابعاد طبقه کارگر، و از جمله تقویت وزنه کارفکری و خدماتی و ... بوجود آمده است که بیش از پیش بر ناهنگامی و ناهمخوانی نگاه سنتی با واقعیت‌های متحول زمانه جنبش کارگری در جهان امروز افزوده شده است. ناگفته نماند که در سازمان راه کارگر هم البته از مدتها پیش چنین اختلافاتی پیرامون ارزیابی از اتحادیه‌ها و "چه نوع تشکلی" وجود داشته و یکی از حوزه‌های اختلاف چه پیش از انشعاب و چه پس از آن را تشکیل می‌داده است و مطالب متعددی هم پیرامون آن نگاشته شده است. قطعنامه زیر متعلق به یکی از این گرایش‌هاست* . مشخصاً ر.شالگونی از مدافعان پروپا قرص اتحادیه به مثابه شکل‌های اقتصادی کارگران بوده است. در گفتگوی وی با سم‌گندین هم چنین رویکردی به وضوح مشاهده می‌شود و ما شاهد تقابل دو رویکرد کاملاً متضادی هستیم. گرچه در این گفتگوها نکات متعدد و جالب دیگری همچون اهمیت سازمان‌های فراکارخانه‌ای و محله‌ای علاوه بر سازماندهی محل کار، اهمیت استراتژیک کارگران بخش خدمات عمومی و اجتماعی، اهمیت اشتغال و مسأله بیکاری و کارگران غیررسمی، زنان و ... وجود دارد، اما تمرکز اصلی نوشته حاضر بر ماهیت اتحادیه‌ها و محدودیت‌های آن و اهمیت اشکال دیگر سازمان‌یابی به موازات آن

خواهد بود تا به سهم خویش زمینه های بحث و گفتگو پیرامون تشکل یابی طبقه کارگر و نحوه برخورد اصولی با آن را که از دیرباز یکی از چالش های مهم طبقه کارگر و فعالین کارگری و مدافعان سوسیالیسم را تشکیل می داده است، تقویت کند.

سؤال اول- شالگونی: آیا مبارزات اقتصادی کارگران به خودی خود برای مارکسیست ها مهم است یا حتماً باید با رهبری سوسیالیست ها صورت گیرد؟.

چنان که در این پرسش آشکاراست در نزدپرسش گر نسبت کارگران و مارکسیست ها در چهارچوب رهبری و رهبری شونده قرار دارد و این البته چیزی جز چکیده درک جاافتاده رابطه حزب و طبقه در نگاه سنتی و برگرفته از جهان هرمی نیست.*

اما پاسخ سم به این سؤال در مجموع خود هشیارانه است. وی با تأکید بر اهمیت کارگران در مبارزه علیه سرمایه داری و محدودیت های آن ها در مبارزات روزمره، نقش مارکسیست ها را مقابله با این محدودیت ها تعریف می کند و نه در ستایش از آن ها:

“اگر سرمایه داری را می توان تغییر داد کارگران در محور پروژه تغییر آن خواهند بود. نفس ماهیت وجودشان تحت سرمایه داری به صورت روزمره باعث می شود وابسته به سرمایه باشند. در نتیجه این عنصر وابسته است. گاهی اوقات مبارزه شان محدود به منافع شخص خودشان می شود و می توانند در گروه خودشان خیلی رزمنده باشند. به بیان دیگر به منافع تنها خودشان بپردازند، نه کل طبقه.”

همانطور که ملاحظه می کنید تا اینجا تأکید می کند که کارگران در مبارزات جاری و روزمره خود هنوز وابسته به سرمایه هستند و این با نقش واقعی آن ها به عنوان محور پروژه تغییر جهان در تضاد است. حال به بیم در نقش مارکسیست ها چه می گوید؟

“نقش مارکسیست ها، که بسیار مهم است، این است که مارکسیست ها درک و تصویری از کل سرمایه داری را به مبارزه می آورند تا در این تصویر کلی ببینند که آن ها طبقه ای هستند با استقلال بالقوه که می تواند منجر به تغییر اجتماعی شود.”

پس نقش مارکسیست ها در راستای تلفیق مبارزات روزمره با مبارزات علیه کلیت سرمایه است. در ادامه می خوانیم: **“باید بدانیم که مارکسیست ها نمی توانند مبارزات را اختراع کنند. آن ها متکی هستند به مقاومتی که از سوی خود کارگران نشان داده میشود. یعنی این که خود کارگران قابلیت سازماندهی خود را نشان بدهند. نقش مارکسیست ها آن است که با قرار گرفتن در مقابل محدودیت ها، بکوشند ظرفیت های مارکسیستی را توسعه بدهند، قدرت سازمانی و درکی را که وقتی**

کارگران به موانع بر می‌خورند به جای عقب رفتن، بیشتر پیش بروند. در نتیجه مسالهی رابطه‌ی بین کارگران و مارکسیست‌ها واقعا دوطرفه است. حیاتی است که ساختارهایی ساخته شود که کارگران بتوانند از طریق آنها دست به مبارزه بزنند. که کارگران ببینند تغییر اوضاع ممکن است، اعتمادی به این ساختارها و در نتیجه به خودشان داشته باشند. پس واقعا، مسأله بنیادین در تمام این قضایا سازماندهی است.

چنان که مشاهده می‌کنید در همین سوال اول سم به ضرورت ساختن ساختارهایی که بدون افزایش قابلیت سازماندهی خود کارگران ممکن نیست اشاره می‌کند. با این همه ر.شالگونی که پاسخ مورد نظر خود در مورد اهمیت مبارزات اقتصادی (درون سیستمی) و شکل‌های مربوط به آن را نگرفته است، بار دیگر با تأکید بیشتر آن را مورد پرسش مجدد قرار می‌دهد:

سؤال دوم ر.شالگونی: با اشاره به این که دانش و تجربه شما برای کارگران و فعالین چپ ایرانی بسیار با ارزش است می‌پرسد آیا تجربه ای پیرامون مبارزات اقتصادی با سمتگیریهای سیاسی (مبارزات اقتصادی و سیاسی) توام با یکدیگر وجود دارد؟ و یا اینکه مبارزات اقتصادی به خودی خود هم لازم و مهم هستند؟ نظر شما در باره ی تجربیات طبقه کارگر در مبارزات اقتصادی‌شان در کشورهای مختلف چگونه بوده است؟ سم در پاسخ پس باین سؤال ابتدا توضیحات مهم و تقریبا مبسوطی پیرامون پی آمدهای تقلیل مبارزات کارگران به مبارزات اقتصادی و روزمره در پس از جنگ می‌دهد. در همین رابطه او از توهم دست یابی تدریجی به اهداف خود در نظام سرمایه داری و پایداری دست آوردها و حاشیه ای شدن چشمگیر چپ‌ها و مارکسیست‌ها در این دوره سخن می‌گوید. سرانجام به تغییرمسیر سرمایه داری و نئولیبرالیسم اشاره می‌کند که شکست بزرگی برای طبقه کارگر بوده است. علت این شکست را نیز آن می‌داند که کارگران در دوره قبلی بدلیل آن که در درون نظام جنگیده بودند به میزان زیادی از ظرفیت‌های خود برای مبارزه دست جمعی را از دست داده بودند. ارزیابی وی از شکست چپ و کارگران در این دوره، سیاست ورزی و مبارزه در چهارچوب نظام بوده است. تعرض نئولیبرالیسم نیز بی ارتباط با سیاست‌های چپ و کارگران در دوره ماقبل نئولیبرالیسم نبوده است. در ادامه می‌افزاید که نئولیبرالیسم علاوه بر حمله به اتحادیه‌ها، کارگران را درون سیستم نیز ادغام کرده است و فضایی ایجاد کرد تا کارگران از خود به مثابه‌ی فرد و نه به صورت دسته‌جمعی دفاع کنند. این‌گونه ظرفیت جمعی‌شان را بیش از پیش از دست دادند. در نتیجه در

کشورهای غربی توسعه یافته کارگران بسیار ضعیف هستند. و این به سؤال شما در مورد مسائل اقتصادی و سیاسی می‌انجامد.

چنان که ملاحظه می‌کنید سم در پاسخ به سؤال پرسش کننده مبنی بر اهمیت مبارزات اقتصادی، تجربه کشورهای پیشرفته را در طی یک دوره طولانی برشمرده است تا نشان دهد که حاصل تکیه یک جانبه به مبارزه اقتصادی چه بلائی بر سر کارگران آورده است! در ادامه سم به بن بست موجود و اهمیت داشتن چشم انداز طبقاتی و اتخاذ سیاست از نوع دیگر برای برون رفتن از وضعیت اشاره می‌کند؛ در محیط امروز آن نوع مبارزاتی که پیش از این داشتیم، که کارگران فقط در محل کار مشخصی دست به مبارزه می‌زدند، یا در بخش مشخصی علیه کارفرمای مشخصی، دیگر به نتیجه نمی‌رسد. در دوره‌ی قبل وقتی کارگران به دستاوردها می‌رسیدند، اغلب به سایر بخش‌ها گسترانده می‌شد. امروز دیگر گسترانده نمی‌شود مگر این‌که کارگران چشم‌انداز طبقاتی وسیع‌تری داشته باشند. وقتی می‌گوییم چشم‌انداز طبقاتی وسیع‌تر منظورم فقط تمرکز بر سیاست نیست، که نوع دیگری از سیاست‌ورزی است. سپس با مطرح کردن دوگانه حزب و تشکل‌های اقتصادی و ماهیت نئولیبرالیستی احزاب سوسیال دموکراسی و نفی این نوع دوگانگی‌ها، بیش از پیش به قلب مسأله نزدیک می‌شود. "آنچه من از آن صحبت می‌کنم نیاز کارگران به پذیرفتن این واقعیت است که باید طبقه را بسازند، که نمی‌توانند تنها به مبارزه به عنوان افراد ادامه دهند. چه در بخش عمومی و چه در بخش خصوصی. و آن‌ها باید شروع به درک قدرت سرمایه در نظام سرمایه‌داری کنند و اگر دست به، به چالش کشیدن قدرت سرمایه نزنند همیشه در این تله گیر می‌کنند که «خوب، من چگونه باید از شغلم حفاظت کنم؟»، «باید رقابتی‌تری شویم؟»، «چگونه با بخش دولتی سر کنیم؟»، «باید مطمئن شویم بودجه‌ها متوازن هستند.» و تا وقتی که در منطق سرمایه گیر آمده باشیم، و از منطق فقط منظورم ایدئولوژی نیست که ساختارهای سرمایه است، نمی‌توانیم اوضاع را عوض کنیم. و این یعنی تلاش برای فکر راجع به این‌که باید چه ظرفیتی را به عنوان طبقه بسازیم که بتواند سرمایه را به چالش بکشد، که بتواند جریان سرمایه‌ی مالی را محدود کند، که بتواند علیه بانک‌ها قد علم کند، که بگوید شرکت‌ها نمی‌توانند حق دموکراتیک داشته باشند که خیلی راحت کارخانه‌ها را تعطیل کنند، که رقابت تنها راه سازماندهی جامعه نیست.

سؤال پیش روی اتحادیه‌ها و دلیل قرارگرفتن آن‌ها در موضع دفاعی "این آن نوع سؤالاتی است که جنبش اتحادیه‌های کارگری باید بپرسند و باید بگویم که این اتفاق نیافتاده است. با تعمیق این بحران، این

اتفاق شروع شده است. ما واقعا ضعف جنبش کارگری را از لحاظ اتفافی که افتاد، - وقتی بحران مالی صورت گرفت- می بینیم. سرمایه باید به موضع دفاعی میرفت، باید مشروعیت خود را از دست می داد، اما در این کشورها، این کارگران بودند که به موضع دفاعی رفتند. بسیاری از این تغییرات دارد بیرون جهان توسعه یافته می افتد و در چیزهایی مثل «بهار عرب» که در واقع دارد به کارگران در کشورهای توسعه یافته الهام می دهد تا شروع به پرسیدن این سؤال بکنند که به کجا می روند، آیا ساختارهای کنونی مان کافی است یا نه؟ اما به نظرم هنوز در مرحله اولیه

هستیم. سرانجام ر. شالگونی هم در پرسش های خود به قلب مسأله یعنی ماهیت و جایگاه اتحادیه نزدیک شده و سؤال اصلی خود را مطرح می سازد.

سؤال سوم: بخش قابل توجهی از جریان های چپ ایرانی، اتحادیه های کارگری را شکل سازمانی رفرمیستی می دانند که در محدوده سرمایه داری می ماند و نمی تواند از آن فراتر برود. به همین دلیل با آن مخالفت می کنند و در مقابل آن خواهان ایجاد شوراهای کارگری یا کمیته های کارخانه یا مجامع عمومی کارخانه ها هستند. نظرتان در این باره چیست؟.

همانطور که در خطوط بالا اشاره کردم، تشکل صرفا امر فنی و یا غیرتاریخی نیست که بتوان از طاقچه تاریخ یکی از آن ها گزین کرد و بر تن خود کرد. گفتم که حال و آینده همیشه فربه تراز گذشته است. تاریخ مأموریت ساختن تشکیلات و نوع مبارزه را به نخبگان اعطاء نکرده است و سوسیالیسم مارکسی نیز سخت با این نوع مکاشفه ها بیگانه بوده است. مناسبات خلاق انسان ها را در اشکال منجمد شده و کلیشه شده نمی توان ریخت و قالب ریزی کرد. تجربه های تاریخی نیز بر این واقعیت که اشکال سازماندهی در متن جنبش ها ساخته و پرداخته می شود و غالبا هم نخبگان را با بداعت خود غافلگیری کند، هم چنان که در روسیه و یا کمون پاریس همه را غافلگیر کرد، صحه گذاشته است. کمونیست ها تمامی سعی و تلاش خود را بر بسترزنده تجربه کارگران در راستای انکشاف ظرفیت های ضد سرمایه داری و تقویت نقش آفرینی مجامع عمومی و اعمال دموکراسی مستقیم و مشارکتی بکار می گیرند. در پاسخ به سؤال فوق سم آب پاکی را بر دغدغه های پرسش کننده که مدعی است از نظرات و نوشته های او بسی هم آموخته و برای کارگران و چپ ایران آموزنده است، می ریزد!

اتحادیه ها حتی سازمان های رفرمیستی خوبی هم نیستند!

“بر اساس تجربه و درک خود من، اتحادیه‌های کارگری اساساً سازمان‌هایی رفرمیست هستند. ساختار آنها طوری است که سازمان‌هایی رفرمیستی باشند. وقتی اتحادیه‌ای را سازمان می‌دهی، در واقع گروهی کوچک از کارگران است که می‌کوشند با کارفرمایان سر کنند و دنبال اصلاحات بلافصل هستند. یکی از مشکلاتی که کارگران دارند این است که این‌ها حتی سازمان‌های رفرمیستی خوبی نیستند چرا که این ساختارها امروز حتی نمی‌توانند به اصلاحات شایسته برای کارگران دست پیدا کنند. کارگران باید به این فکر کنند که چگونه هم این سازمان‌ها را بسازند و رادیکالیزه کنند و هم به فکر ساختارهای کارگری جدیدی فرای اتحادیه‌ها باشند، اگر این اتحادیه‌ها قرار است سازمان‌های صرفاً رفرمیستی باشند.

دستورکار، ایجاد نوع جدید سازمان‌های کارگری و چگونگی آن است “در دهه ۱۹۳۰، که آخرین باری بود که در غرب بحرانی داشتیم که به اندازه این بحران عمیق بود، کارگران محدودیت‌های سازمان‌های حرفه‌محور خود را دیدند. این‌ها سازمان‌هایی بودند که اساساً بر پایه‌ی مهارتی مشخصی سازمان یافته بودند. کارگران در این میان سازمان‌های کارگری جدیدی ساختند که فرای مهارت‌ها بود و فرای جنسیت و نژاد و قومیت. کارگران دست به انواع تاکتیک‌های جدید مثل اعتصاب‌ها بست‌نشینی زدند. سوال امروز این است که بحران نشان داده این ساختارها چقدر ضعیف هستند و مسأله‌ی نوع جدید سازمان‌های کارگری را پیش گذاشته است و ما هنوز در زمینه‌ی این‌که چگونه خودمان را سازمان دهیم به چیز جدیدی نرسیده‌ایم. در زمینه‌ی سازمان‌های میانی، مثل مجامع کارگری در سطح محلی، شاید بتوانیم کمی صحبت کنیم. خلاصه پاسخ من به این سؤال این است که اتحادیه‌ها سازمان‌هایی رفرمیستی هستند، اما آنها فضایی هستند که کارگران در آن دست به مبارزه می‌زنند، و فضایی که در آن می‌توانند آموزش ببینند. کاری که چپ باید بکند این است که از شوراهای محلی حمایت کند اما باید راهی پیدا کند که این‌ها را فراسوی محل‌ها و فراسوی اتحادیه‌ها پیوند بزند. نه این‌که فقط آنها را به عنوان هسته‌ی رزمنده ببیند، چون این سازمان‌های محلی هم محدود هستند. باید راهی برای پیوند زدن به آنها با شبکه‌ای از فعالین کارگری در سراسر جامعه پیدا کند. تا شروع کنیم به حرکت به سمت طبقه و بینیم که چگونه می‌توانیم جریان‌ی در هر اتحادیه‌ای داشته باشیم که مسائل رادیکال و مسائل طبقاتی و استراتژی‌های رادیکال را به اتحادیه می‌آورد. منظور از این حرف این نیست که اتحادیه‌ها دیگر سازمان‌های رفرمیستی نخواهند بود، که این است که، امکان‌های اتحادیه‌ها را

بیشتر به این سمت هل می‌دهیم و در ضمن کادرهایی از کارگران در سطح محلی می‌سازیم که این قابلیت را داشته باشند که شروع به فکر در این مورد و ساختن سازمان‌هایی کنند که می‌توانند فرای خود اتحادیه‌ها پیشروی کنند. و این سازمان‌های محلی خودشان منابع زیادی ندارند و ارتباط‌های زیادی ندارند. آن‌ها به نوعی سازمان‌های بیرونی نیاز دارند که به آن‌ها از لحاظ تحلیل، از لحاظ منابع، از لحاظ ارتباطات کمک کنند چرا که در غیر این صورت نوع منابعی که رهبری کارگری و بوروکرات‌های اتحادیه‌ها دارند بر آن‌ها غلبه می‌یابد.

همان‌طور که مشاهده می‌شود، سم با نقد سازمان‌های موجود کارگری، اتحادیه‌ها و رفرمیستی بودن آن‌ها، بدون آن که خود را موظف به انتخاب از قفسه تاریخ بکند، به شکل‌گیری سازمان‌های فرا اتحادیه‌ای و از نوع هم ضد سرمایه داری و ایجاد شبکه‌ای سراسری و درمقیاس طبقه می‌اندیشد و در جستجوی راهی برای آوردن استراتژی رادیکال به درون اتحادیه‌ها به عنوان نیروی فشار باهدف هل دادن امکانات آن به سوی اهداف جنبش ضد سرمایه داری. و البته با وقوف به ابهامات و سؤالات بیشماری در برابر یافتن و اتخاذ هر مسیر تازه‌ای قد علم می‌کند و اهمیت نقد و پرسش‌گری و اندیشیدن و پیش رفتن بر بستر پراتیک اجتماعی و آزمون و خطای آن. اگر قرار باشد لباس تنگ گذشته را برتن اکنون نکنیم، و اگر نخواهیم به کشف و شهود نخبان دخیل به بندیم، راهی جز پرسشگری و فکرکردن و تجربه کردن و بهره گرفتن از خرد جمعی و پیش رفتن بر پایه آن‌ها وجود ندارد.

ر. شالگونی که در برابر موضع صریح سم در مورد ماهیت اتحادیه‌ها غافلگیر شده است، دفاع خود از اتحادیه‌ها را در قالب سؤال زیر مطرح می‌کند: آن‌طور که من میدانم اتحادیه‌های کارگری اشکال جهانی سازمان‌های کارگری هستند که در سطوح اقتصادی مبارزه می‌کنند، نمی‌دانم آیا نمونه‌های مهمی از اشکال دیگر سازمانی که موفقیت‌های با ارزش و قابل توجهی بدست آورده باشند وجود دارد؟ ان‌گونه که من میدانم، اتحادیه‌های کارگری چیزی بسیار بسیار عادی هستند. اگر اشتباه می‌کنم، می‌خواهم رفیق سم مرا اصلاح کند.

سم نیز به نوبه خود پاسخ اش را با سؤالی همراه می‌کند. چکیده پاسخ او چنین است. "من با شما موافق هستم. شکل اتحادیه‌ی کارگری همگانی بوده است. سؤالی که من می‌پرسم این است که آیا به جایی رسیده‌ایم که بتوانیم محدودیت شکل اتحادیه‌ی کارگری را ببینیم تا به چیز دیگری برای تقویت شکل اتحادیه‌ی کارگری و فراتر رفتن از آن برسیم یا نه؟ حالا اگر در موقعیتی باشیم که داشتن حزب انقلابی اصلاً در برنامه نیست باید چه کنیم؟ در موقعیتی که خود چپ، خود سوسیالیست‌ها، همانقدر شکست خورده‌اند که اتحادیه‌های کارگری. این

مسأله مهمی است که باید به آن فکر کنیم اما همان‌جور که شما می‌گویید مسأله جدیدی است و نه چیزی که در خیلی جاها وجود دارد. و آنچه من امید دارم از دل این بحران اتفاق بیافتد و به نظرم در هر کشور باید به فکر این باشیم، این است که ببینیم در هر شرایط چگونه می‌توانیم به فکر چیزی جدید باشیم. نه فقط آن کاری که قبلاً می‌کردیم، که تلاشی کمی سخت‌تر. و به نظرم آن چه که همه‌جا باید در دستور کار قرار بگیرد، این است که اشکال جدید سازمانی به چه معنی هستند؟ در شرایطی که بیشتر کارگران در اتحادیه‌ها نیستند، چرا به فکر ساختن سازمان‌هایی در سطح شهری و در سطح محلی نباشیم که بتواند کارگران را گرد هم بیاورد، چه آن‌هایی که در اتحادیه‌ها هستند و چه آن‌هایی که نیستند و بتواند در مورد منافع تمام آن‌ها صحبت کند. به عنوان کارگران، به عنوان مردمان نگران سلامتی، نگران محیط زیست، نگران حمل و نقل. در مورد سیاستی که ضد سرمایه‌داری باشد و مسأله‌ی سوسیالیسم را دوباره در برنامه‌ها قرار دهیم چرا که این مسأله کنار رفته است. و در جایی دیگر از گفتگوی خودمی گوید نکته دیگر این است که باید خیلی مستقیم به قدرت برخورد کنیم. و یکی از مسائل حیاتی در غرب قدرت مالیه است. باید مسأله‌ی کنترل مالیه و بانک‌ها را مطرح کنیم.

سؤال چهارم: علل اصلی غلبه رفرمیسم و بوروکراتیسم در بسیاری از اتحادیه‌های کارگری چیست؟ و چگونه می‌شود با آن مقابله کرد؟ آن چه که در پاسخ جلب توجه می‌کند، آن است که چه سنتی معمولاً وقتی سخن از بوروکراسی می‌شود، آن را به مثابه یک بیماری امری باصطلاح عرضی و حادث و نه ذاتی و ساختاری می‌بیند که گویا می‌توان آن را برطرف کرد (همان‌طور که استقلال و وابستگی را نیز امری شکلی می‌داند و نه در وابستگی ذاتی این نوع تشکل‌ها به سرمایه).

سم : ادبیات مفصلی در مورد بوروکراسی در اتحادیه‌های کارگری و فاسد شدن رهبران آن‌ها و نزدیک‌تر شدنشان به بورژوازی موجود است. آنچه من می‌خواهم بر آن تاکید کنم این است که قضیه به خود اتحادیه‌ها هم بر می‌گردد و فقط رهبران نیستند. تا جایی که این‌ها خود را به عنوان سازمان‌های ابزاری می‌بینند یعنی سازمان‌هایی که تنها می‌کوشند چیزی برای اعضای خودشان در چارچوب سرمایه‌داری به دست بیاورند، مناسب ایجاد این نوع بوروکراتیسم خواهند بود. رهبران هم فقط آنقدر دموکراسی و مشارکت کارگری می‌خواهند که بتوانند اعتصاب‌هایی سازمان دهند و کاری کنند که مدیریت شرکت آن‌ها را جدی بگیرد. اما این رهبران هیچوقت علاقمند به آن نوع ظرفیت‌ها و درکی که کارگران در صورت تغییر جامعه باید داشته باشند نیستند. این‌جا است که مسأله‌ی دموکراسی حاشیه‌ای می‌شود.

سؤال پنجم ر.شالگونی مطعوف به شرایط استبدای حاکم برایان است. و این که مبارزه برای اتحادیه های کارگری و تشکل های مستقل درچنین شرایطی خود یک مبارزه سیاسی مهمی است. بنابراین فکر نمی کنم در چنین شرایطی بورکراسی و اصلاحات خیلی معمول و کارآمد باشد.

گرچه این گفتگو و پرسش و پاسخ با دفاع از اتحادیه به مثابه ظرف اقتصادی مبارزه طبقه کارگر شروع شد، اما در پایان خود با پیوند تنگاتنگ عرصه اقتصادی و سیاسی در اتحادیه ها گره خورد! از این نکته که بگذریم، چنان که در استدلال ر.شالگونی دیده می شود، شرایط ویژه ایران اولاً منفک از شرایط حاکم برجهان سرمایه داری و کشورهای غربی تلقی شده است و نه به مثابه خود ویژگی هائی در چهارچوب عملکرد عمومی نظام سرمایه داری جهانی، و ثانیاً بوروکراتیسم و فرمیسم نه امر ذاتی این نوع تشکل ها بلکه تابعی از شرایط سیاسی است. اگر در سطح جهانی بفرض نتوان از این نوع سازمان ها بدلیل فرمیسم و محدودیت های غالب برآن ها به مثابه تشکل طبقه و مبارزه علیه نظام سرمایه داری و سوسیالیسم دفاع کرد، اما لاقلاً می توان در ایران استبدادی با طیب خاطر و وجدان آسوده از آن دفاع کرد. غافل از آن که مبارزه قاطع علیه استبداد و حتی برای آزادی های سیاسی و بطورکلی شکل مبارزه بی توجه به محتوای آن ها، الزاماً به معنی مبارزه انقلابی و غیرفرمیستی علیه سیستم حاکم و نظام سرمایه داری نیست. مثلاً مبارزات سولیداریته درلهستان و موارد دیگر گواه برآن است. کما این که بسیاری از لایه های بورژوازی در ایران و کشورهای منطقه و جهان نیزعلیه اشکال معینی از استبداد حتی تا سرحد مبارزات مسلحانه و سرنگونی آن پیش می روند. بدون آن شکل مبارزه الزاماً ماهیت فرمیستی مبارزات و اهداف آن ها و یا خطربوروکراتیسم را منتفی سازد. اما نکات اصلی و تلخیص شده سم به سؤال و نظر مطرح شده در بالا را می توانیم در عبارت زیر مشاهده کنیم:

“بر اساس تجربه ی ما، ضعف سازماندهی اتحادیه ها فضایی که - خیلی - در آن میخواستند سازماندهی کنند نبوده بلکه مسالهی طبقاتی بوده است. اگر اتحادیه ها دارند به این دلیل سازماندهی می کنند که می کوشند اعضای بیشتری جلب کنند تا نهادشان را قوی تر کنند، بوروکراسی شان را تقویت کنند، یعنی خلاصه تنها برای این که منابع مالی بیشتری جمع کنند، خوب مشکل همین جا است. مثلاً وقتی به اتحادیه ها در دهی ۳۰ نگاه می کنیم که اتحادیه های صنعتی تازه دارند در آمریکای شمالی پا می گیرند، در آن زمان میزان مشخصی از بوروکراتیسم موجود بود اما این واقعیت که کارگران برای سازمان های خود می جنگیدند و این واقعیت که کارگران برای رسیدن به آن باید

بسیج می‌شدند و خود رهبران هم داشتند نظام را به چالش می‌کشیدند، به این معنی بود که در آن زمان صحبت از نوع دیگری از فعالیت اتحادیه‌ای بود. مشکل اینجا بود که با استحکام یافتن آن نوع فعالیت اتحادیه‌ای و بلوغ یافتن آن و نهادینه شدن آن، مبارزه اصلی برای نفس داشتن اتحادیه و استفاده از آن برای نمایندگی اعضا خودش به ایجاد نوعی بوروکراتیسم انجامید. و واقعیت این‌جا است که اتحادیه‌ها حتی در فضای به میزان مشخصی از دموکراسی در جوامع سرمایه‌داری، از سازماندهی خود بازمانده‌اند. نکته اصلی به زعم سم آن است که: وقتی شروع کنی به دیدن سازماندهی به عنوان ساختن طبقه‌ی کارگر خیلی چیزها عوض می‌شود... یکی از مشکلاتی که در آمریکای شمالی داشته‌ایم این است که نمی‌توانیم در بخش‌های جدید پیشروی کنیم چرا که اتحادیه‌ها دارند با یکدیگر رقابت می‌کنند. مدام پا رو پای همدیگر می‌گذارند... آنچه اتحادیه‌ها نگران آن هستند دستمزدی است که بخاطر آن شغل دریافت می‌کنی. در نتیجه اتحادیه‌ها در واقع به مسأله اصلی که کارگران نگران آن هستند، یعنی داشتن شغل، پاسخ نمی‌دهند... " البته سم در خلال صحبت خود بارها تأکید می‌کند که منظورش قراردادن سازماندهی محله و محل کار در برابر یکدیگر نیست. برعکس بخشی از آن تفکر در مورد طبقه‌ی کارگر، به عنوان طبقه، (به معنی آن است) که هم در محل کار وجود دارد و هم خارج از آن. هم چنان که خاطرنشان می‌کند تأکیدش بر بوروکراتیسم درون اتحادیه‌های کارگری به معنی نفی نقش دموکراتیک آن‌ها در قیاس با سایر نهادهای بورژوائی نیست.

۲۰۱۳-۰۲-۰۸ ۲۰-۱۱-۱۳۹۱

<http://taghi-roozbeh.blogspot.com>

<http://www.rahekargar.net/browsf.php?cId=۱۰۷۳&Id=۲۵&pgn>

<http://www.rahekaregar.com/maghalat/۲۰۱۲/۰۷/۲۸/sazemanyabi.pdf>

*- جهان هر می جهانی است که در آن بجای طبقه کارگر، احزاب و رهبران و نخبگان به عنوان کنش‌گران و سوژه‌های تاریخی نقش آفرین هستند و دموکراسی جز دموکراسی با واسطه و تفویض شده معنائی ندارد. جهان هر می بر گرفته از نظام طبقاتی است که بدون نظم مبتنی بر سلسله مراتب و از بالا تا پایین و در تمامی نسوج و یاخته‌های مناسبات اجتماعی و در تمامی سطوح ریزو درشت، همانطور که زمانی تصور گردش

منظومه شمسی بدون مرکزیت زمین قابل تصور نبود، پوچ و بی معنا است. واژه گان و مفاهیم این دوجهان بالکل متفاوت بوده و درک مشترکی از آن ها وجود ندارد.

*- درباره سازمان یابی کارگران

۱ — مبارزه توده ای از بطن زندگی جاری بر سر خواسته های مستقیم و روزمره و یعنی از درون مناسبات سرمایه داری آغاز میشود. این مبارزه اما هم چون یک روند (پروسه) جریان دارد؛ در این روند بخش های مختلف طبقه بزرگ ما، طبقه کارگر، یعنی نیروی مبارزه علیه سرمایه داری، بسته به وضعیت و شرایط مبارزاتی خود در هر لحظه هم درگیر مبارزه بر علیه این مناسبات میشوند و هم می توانند برای رهایی و پشت سر گذاشتن این مناسبات آدمی خواری بکنند. ما که از همین امروز برای سوسیالیسم و کمونیسم مبارزه میکنیم تلاش می کنیم تا جریان این پروسه روان و مداوم باشد؛ تاجنبه های مختلف آن بر بستر مبارزه علیه مناسبات سرمایه داری گسترش یابد و از آن فراتر رود. برخلاف رفرمیست ها با بهانه "مراحل"، " دوره بندی " و هر توجیه دیگری آن را در چهارچوب مناسبات اجتماعی سرمایه داری محدود نمی کنیم. نه این پروسه را تقطیع می کنیم و نه نیروهای آن را منفک و متمایز می کنیم.

این منطق مبارزه، یعنی درهم تنیدن وجوه گوناگون اقتصادی و سیاسی و نظری و اشکال گوناگون مبارزه طبقاتی، در هر لحظه از روند سازمانیابی کارگران نیز حاکم است. سازمان یابی کارگران زمانی بر منطق مبارزه طبقاتی برای رهایی کارگران استوار است که وجوه گوناگون مبارزه طبقه بزرگ کارگر را تجزیه نکرده و برای هر کدام ریل جداگانه و تشکل خاص و جداگانه اختراع نکند. دقیقاً بر مبنای همین درهم تنیدگی است که استقلال واقعی و طبقاتی کارگران از بورژوازی و سیاست های آن معنا می یابد.

مبارزه طبقاتی علیه سرمایه داری در عین حال شامل مبارزه درونی علیه انشقاق و تبعیض های گوناگون در میان صفوف طبقه کارگر بویژه علیه تبعیض جنسیتی بین زحمتکشان زن و مرد و بین کارگران متعلق به قوم ها و ملیتها و عقاید مختلف شده و هم چنین مبارزه علیه تخریب محیط زیست توسط سرمایه داری را نیز در بر می گیرد.

دوام سرمایه داری بر پراکندگی و دامن زدن به رقابت کارگران و محصور ماندن مبارزات آنان در محدوده تنگ کارگاه های منفرد و یا حوزه های جداگانه کارمندی است و بیشتر از آن در موجودیت انسانها در قالب "فروشنده نیروی کار" است و در عدم فرارویی مبارزات به اتحاد بزرگ طبقه کارگر، برغم گوناگونی لایه های آن، برای لغو کار مزدی و نفی طبقات ریشه دارد. از اینروست که مبارزه برای افزایش دستمزد و

کاهش ساعت کار و در یک کلام رفرم هایی در چهارچوب سیستم کار مزدی هر چند بخش جدا ناپذیر از مبارزه چند وجهی جنبش کارگری است و به نوبه خود میتواند برای گسترش اتحاد و توانمندی کارگران دستاوردی باشد ، اما بدون تلاش همزمان بخش های آگاه تر کارگران که در جنبشهای زنده و متنوع توده کار و زحمت حضور دارند ، برای پیش روی این نبردهای پراکنده در راستای رهایی و فراتر رفتن از سرمایه داری حتی این دستاوردهای محدود نیز دوامی نخواهد داشت.

اکنون و بویژه در شرایطی که در کشور بحران سیاسی دامنه داری تداوم دارد و مناسبات پوسیده سرمایه داری فقر ، بیکاری و اختلاف طبقاتی را شدت بی سابقه بخشیده است، در شرایطی که در سطح جهانی رشد مبارزات ضد سیستمی را بطور هم زمان و بی سابقه در کشورهای پیشرفته و پیرامونی سرمایه داری شاهدیم و سرمایه داری رادر بحرانی حاد می بینیم، پیوند وجوه گوناگون مبارزه طبقاتی که همواره ضروری است از شرایط مساعد تری برخوردار شده است. توجه به تجربه مردمی که در بسیاری از مناطق به ویژه در آمریکای لاتین و اروپا که "دمکراسی موجود" و ساختار سیاسی آن یعنی " نمایندگی" و پارلمان را مناسب اعمال اراده خود نمی دانند و آن را رد می کنند و به دنبال اعمال اراده خود با "دمکراسی مستقیم" هستند و دمکراسی واقعی شعار آنهاست، راهگشاست و می تواند از تکرار راههای بن بست جلوگیری. با تقویت همبستگی بین المللی مبارزات کارگران ، این روند با زهم شتاب بیشتری می گیرد.

با این همه ما علیرغم مخالفت با محدود ماندن در مناسبات موجود ، نمی توانیم و نباید آن بخش های توده ها را که بهر دلیل مبارزه خود را به خواست های رفرمی محدود میکنند از جنبش حذف و طرد کنیم و برعکس از مبارزه آنها هم حمایت می کنیم . ما این همه را با درمیان گذاشتن منافع مشترک بخش های مختلف توده عظیم کار و زحمت، علیرغم تفاوت ها و گونه گونی آن ها در درون جنبش جاری توده ای پیش می بریم و این همبستگی را با شکستن مرزهای کشوری سرمایه داری ، در سطح جهانی پی می گیریم .

۲- برای آنکه پروسه مبارزاتی طبقاتی- توده ای جاری باشد و در مناسبات سرمایه داری محدود نماند، علاوه بر محتوا فرم سازمان یابی و شکل مبارزاتی نمی تواند از منطق سازماندهی و فرم های شکل در مناسبات سرمایه داری پیروی کند. ما نباید آن فرم شکل که سرمایه داری و دولت های آن به ما تحمیل کرده و میکند، یاد داده و یاد گرفته ایم و به آنها عادت کرده ایم را جاودانه انگاریم و به غیر از آن نوع را برای پیش برد مبارزه جمعی امان غیرممکن بدانیم .

برعکس باید منطق سازماندهی و فرم های تشکل جامعه طبقاتی را نفی کنیم و با استفاده از تجربه هایی که در تاریخ مبارزه امان داشته ایم و با تلاش پیگیر آن نوع تشکل هایی را بوجود آوریم که گشاینده راه به سمت افق های مبارزاتی ما باشد.

ما که برآنیم که سوسیالیسم برعکس همه نظام های جوامع طبقاتی فقط از پائین و توسط مداخله فعال خود کارگران و استثمارشوندگان ساخته میشود، نمی توانیم بر منطق سازمانی و تشکل "از بالا به پائین" و سلسله مراتبی و عمودی یعنی منطقی که با تثبیت "نهادهای" و روال های تاکنونی که چیزی جز بوروکراسی و مناسبات بوروکراتیک نیست، حرکت کنیم. بلکه برعکس به تشکل های افقی که به دخالت آحاد توده ها راه میدهد نیاز داریم. تاکید بر تشکل های افقی در عین حال به معنای پذیرش پلورالیسم و واقعیت گرایش ها و تشکل های متنوع مبارزاتی کارگران و تحکیم هماهنگی و همبستگی آنان بر اساس اشتراکات برغم تمایزات آنها است. پذیرش پلورالیسم و گوناگونی در اشکال سازمان یابی با توجه به تنوع بسیار گسترده مزد و حقوق بگیران رسمی ، شاغلین و بیکاران ، کارگران موقت ، نیمه وقت ، انواع فعالین در کار خانگی و کارگاه های خانوادگی و که در فاز جهان گستری سرمایه دامنه آن رو به گسترش است ، ضرورتی اجتناب ناپذیر است.

ما که برآنیم که کمونیسم جنبش خودرہانی است و براساس مبارزه کنشگران و دخالت مستقیم و آگاهانه توده ای در هر جنبه مبارزه شکل می گیرد، نمی توانیم بر سیستم "نمایندگی" که حتا در بهترین حالت دموکراتیک خود ، نمایندگان را فعال مایشاء می کند و توده را کنش پذیر و "پیرو" می سازد اکتفا کنیم. این سیستمی است که همیشه در زمانی که خواست تشکل مستقل در اثر مبارزه به سرمایه و دولت های آن تحمیل می شود، از جانب آنها طرح و پذیرفته می شود. چرا که با "سیستم سلسله مراتبی" اجتماعی آن ها منطبق است و میتوان با "نمایندگان" دور از چشم توده ها به مذاکره و معامله نشست. برعکس ما به فرمی از تشکل نیاز داریم که همه چیز در حضور توده ها و با بیشترین دخالت مستقیم و مشارکتی و درمجامع عمومی آنها شکل گیرد. ما به تشکل هایی نیاز داریم که در آن بحای چهره شدن "چهره ها" و "رهبران" و فعال مایشائی "نخبگان"، صحنه عمل مستقیم و فعالانه همان هایی شود که در مناسبات طبقاتی با عنوان "عوام" و "نادان" و غیره تحقیر میشوند؛ تا با عمل مستقیم و مشترک و با بهره گیری از امکانات و تلاش های یکدیگر توانا شده و خود رہانی را به جای "رها شدن" تجربه کرده و متحقق کنیم . گونه ای از تشکل و سازمان یابی که در شرایط سرکوب هم بیشترین کارآیی را دارد. چرا که بر محدودی از فعالین استوار نیست که با حذف یا در بند کشیدن آنها همه چیز

مختل شود.

۳ - اتحادیه های متعارف و رایج کارگری، همیشه خود را در چهارچوب مناسبات سرمایه داری و قوانین موجود آن تعریف کرده و مبارزه را به رفرم محدود می کنند. حتی آنها هم که عنوان "سرخ" گرفته اند گستره مبارزه شان به بیش از مبارزه با استبداد و آپارتاید و غیره کشیده نشده و اساسا متوجه شکستن این دیواره بوده است. اتحادیه ها و سندیکاهای رایج به لحاظ سازماندهی و ساختار با منطق سازماندهی جامعه سرمایه داری منطبق اند. از این رو آنها برپایه تداوم سیستم کارگریه مثابه فروشنده نیروی کار و نه نفی این سیستم برای رهائی کار سازمان می یابند و بهمین دلیل در ساختار عمومی این جوامع جذب و حل می شوند. البته این رویکرد به مواضع حاکم، رسمی و تعریف شده آنها برمی گردد و به معنی نادیده گرفتن زمینه های مبارزه توده ای رادیکال و ازپائین علیه سیستم حاکم و نیز ساختارها و سیاست های رسمی این اتحادیه ها توسط بخش هایی از توده های کارگرموجود در این نوع تشکل ها که بویژه در مواقع تشدید بحران سرمایه داری صورت می گیرد نیست.

علاوه بر اینها اتحادیه ها خود را اساسا به مبارزه در محل کار محدود می کنند. حالا سالهاست که با واکنش سرمایه در برابر مبارزات کارگری و تغییرات در ساختار کاروتولید، محل کار علیرغم اهمیت آن دیگر آن نقش محوری سابق را ندارد.

براین اساس اتحادیه ها نمی توانند تشکل های مناسب مبارزه طبقاتی و مورد نظر ما باشند. اما همانطور که در بند ۱ آمد ما با هر سطح از مبارزه آنان و یا هر تشکلی باهر نامی با همان محتوا، در جنبش مبارزه علیه سرمایه داری و بهبود شرایط زیستی خود همراهی میکنیم و بویژه از آنها در برابر هر نوع فشار و سرکوب؛ حمایت قاطع می کنیم و به سهم خویش در رادیکالیزه کردن و فراتر رفتن مبارزه از چهارچوب "رفرم درسیستم" به "مبارزه علیه سیستم" می کوشیم. ما بدون آنکه عناوین و نام ها را عمده کنیم، اساسا بر نقد مضمونی و کارکرد تا کنونی مبارزه اتحادیه های رایج و تجربه شده تاکید داریم. اما در عین حال که با نوع دیگر سازماندهی که در بالا بر شمردیم - فارغ از نام گذاری و با تاکید بر محتوا و اشکال افقی - همراه هستیم و برای تقویت و فراگیر شدن آن ها تلاش می کنیم، هم زمان برای همکاری با انواع تشکل های کارگری تا آنجا که در مبارزه علیه سرمایه حرکت میکنند، برپایه اشتراکات و گسترش اتحاد صفوف طبقاتی تلاش میکنیم.

اکتبر ۲۰۱۱ - مهر ۱۳۹۰